

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی

سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۹۵، ص ۳۲ - ۱

نگاهی به جامع‌الحکایات اثر نویافته از سده دوازدهم^۱

دکتر عظامحمد رادمنش^۲

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

چکیده

متن داستانی جامع‌الحکایات از نویسنده‌ای ناشناس به خط نستعلیقِ تحریری ساده است و از جمله نسخه خطی نفیس سده دوازدهم هجری است. این کتاب شامل داستان‌هایی جذاب و شگفت‌انگیز است که در سبک و سیاق با داراب‌نامه‌های طرسوسی و بیغمی ماندگی دارد؛ نویسنده در طرح هر یک از حکایت‌ها با بهره‌گیری از اصول ساده‌نویسی و استفاده از توصیفات زیبا و دلکش، در جمله‌هایی کوتاه به بیان مضامین گوناگون پرداخته‌است و با بهره‌گیری از آیات و احادیث، اشعار نغز، مفردات و ترکیبات دل‌نشین، مناجات، امثال و حکم و قصه جنیان و پریان برکشش و زیباسازی و آراستگی اثر خود افزوده است. از دعا و دروهای نویسنده یا تصرفات کاتب آن در متن نسخه چنین برمی‌آید که مذهب تشیع داشته‌است. هر چند فضای جغرافیایی حکایات، بیشتر خارج از ایران است، در جای‌جای آن نام‌های ایرانی، آداب و رسوم، باورها، آیین مملکت‌داری، سیاست مدن و روح فرهنگ ملی

تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۹

^۱ تاریخ وصول: ۹۵/۳/۱۱

^۲ radmanesh@phu.iaun.ac.ir

و دینی بر فضای قصه‌ها جاری است. مأخذ برخی قصه‌ها را می‌توان در اسرارالتوحید، ویس و رامین، منطق‌الطیر، مثنوی معنوی و... جست. در پاره‌ای موارد خود عنوان، مأخذ داستان را می‌نمایاند.

واژه‌های کلیدی

جامع‌الحکایات، نسخه خطی، نثر غنایی، ویژگی‌ها.

مقدمه

هر قوم ریشه‌دار و مایه‌ور مفاخری دارد که شناسنامه هویت ملی او را با خود دارد؛ یکی از آن مفاخر و میراث باارزش، دست‌نوشته‌های پیشین از جمله نسخ خطی است و «بر کسی پوشیده نیست که ترقی و تعالی یک جامعه آن‌گاه مقدور می‌گردد که از پیشینه تاریخ تمدنش آگاه باشد» (مایل هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۶) و «یکی از راه‌های انتقال فرهنگ و دانش بشری از نسلی به نسل دیگر آثار مکتوب است» (همان: ۲۳۰). از این رو معرفی و تصحیح این آثار به‌ویژه نسخه‌های خطی منحصر به فرد - که بیم و دلواپسی را برای در امان ماندن آن‌ها از گزند پیشامدها بیشتر می‌کند- دربایست است.

در زمره این آثار نسخه جامع‌الحکایات^۱ مشتمل بر چهل و شش حکایت است که مجموعه‌ای نفیس از افسانه‌های مشهور و غیرمشهور و گاه قصه‌های تودرتو است که از حیث لفظ و معنی و محتوا و اشمال آن بر روایات و قصه‌های کهن ایرانی و بیان ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی آن دوران درخور توجه و واکاوی است.

رویکرد نویسنده به آیات، احادیث، اشعار متناسب با فضای قصه‌ها و عبارت‌پردازی‌های بسزا، حکایت از آشنایی و تسلط وی بر این مبانی و علوم و ادب دارد.

این اثر که مقامات‌گونه و شامل چهل و شش حکایت است، از نمونه‌های زیبای نثر غنایی

است که سبک نثر و جمله‌بندهای کوتاه (ر.ک. نمونه نثر حکایت‌ها، در مقاله حاضر)، شیوه پردازش داستان‌ها و بیان شگفتی‌ها و قهرمانی‌ها و دلدادگی‌ها در آن به داراب‌نامه ابوطاهر محمد طرسوسی (سده ۶ هـ.ق.) و داراب‌نامه محمدبن احمد بیغمی (سده ۷ و ۸ هـ.ق.) بی‌شبهت نیست.^۲

نسخه نفیس و منحصر به فرد جامع الحکایات، از آثار قرن دوازدهم^۳ هـ.ق. و به خط نستعلیق در ۲۳ سطر به فارسی است که در بخش نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره عمومی ۴۲۶۷ نگهداری می‌شود. این نسخه با جلد چرمی به رنگ قهوه‌ای تیره در چهارصد و پنجاه و هشت ورق و ۹۱۶ صفحه به طول ۳۰ و عرض ۲۰/۴ سانتی‌متر در قطع وزیری بزرگ، با کاغذ شکری فرنگی است که در مرداد ماه هزار و سیصد و یازده خورشیدی توسط میرزا رضا خان نائینی، وقف کتابخانه گردیده است. نویسنده و جامع این مجموعه بزرگ طبق شناسنامه نسخه روشن نیست؛ آغاز و انجام کتاب نیز افتاده‌است و حکایت آخر نسخه ناقص است.

صفحات نسخه هر یک بر روی برگه‌هایی ضخیم چسبانده شده تا به دلیل نازک بودن بیش از حد آن از پارگی حفظ گردد؛ در پاره‌ای از صفحات، پارگی‌ها و ترمیم‌هایی که با چسب بر روی ورق‌های سوراخ شده، انجام گرفته موجب بدخوانی و یا ناخوانا شدن بعضی واژگان متن شده است. چنان‌که از صفحه آغازین و فرجامین نسخه بر می‌آید، در سال‌های ۱۳۴۸، ۱۳۵۳ و ۱۳۷۱ بازبینی شده‌است.

با توجه به این که در سده‌های پیش از این اثر، نسخه‌نویسی و کتابت حرفه و شغل تلقی می‌شد و از این طریق، نویسندگان را از راه کتابت به گذران زندگی و امرار معاش می‌کشاند، نسخه به شکلی مقبول نگارش یافته‌است؛ سطور، منظم و برابر هستند و آغاز و انجام همگون و همسان دارند که همین امر بر لطف و زیبایی نسخه افزوده است.

شروع حکایت‌ها با مرکب قرمز به نگارش درآمده و نیز ذکر کلماتی چون بیت، نظم،

مصراع و رباعی و برخی عبارات برای شروع مطالب و موضوعات گوناگون با همان رنگ مشخص گردیده‌است و نیز از علایمی برای جدا ساختن ابیات و مصراع‌ها و نیز در برخی موارد از کشیدن خطی بر بالای جمله‌های دعایی و عبارات عربی و اسم‌های خاص استفاده شده‌است.

با توجه به آشفتگی‌ها و رکابه‌های این نسخه در بعضی حکایت‌ها از جمله در حکایت ۱۰ به بی‌نظمی میان اوراق این داستان بر می‌خوریم که شاید این گسست‌های نسخه، ناشی از مراجعه فراوان خوانندگان یا حذف تصاویر و یا عللی دیگر باشد که صفحات پراکنده شده و صحاف نااهل آن‌ها را پس و پیش صحافی کرده‌است.

از دیگر مشخصات این نسخه وجود ترقیمه‌ها در پایان هر حکایت است که داستان را بدین گونه پایان می‌برد: «صدهزار آفرین رب العالمین و درود سید المرسلین بر نویسنده و شنونده و خواننده و مؤلف و صاحب کتاب باد و بر آن مؤمن و موحدی که گوید: آمین یا رب العالمین»^۵. البته پیش از ترقیمه‌ها به فواید هر داستان اشاره می‌کند.

او اغلب حکایات خود را - بدانسان که معمول چنین آثاری است - از زبان راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار و مهندسان روزگار^۶ آغاز می‌کند و با توصیفات زیبا آن‌ها را می‌پروراند؛ چه آن‌جا که به توصیف چهره و قد و قامت یار می‌پردازد و از خال مشکین و زلف پرچین معشوق حکایت می‌کند و چه آن‌جا که به توصیف مناظره میان دزد و قاضی می‌پردازد و با بهره‌گیری از اشعار، از فردوسی گرفته تا زمان عهد خویش و بهره‌گیری از احادیث شریف، بر لطف آن می‌افزاید و در حکایت تمیم انصاری به زیبایی تمام، سفرهای عجیب و غریب او را به تصویر می‌کشد.

گفتنی است که در این نسخه با وجودی که فضای جغرافیایی داستان عموماً خارج از ایران است، غالب نام‌ها ایرانی است و اشاراتی نیز به آداب و رسوم ایرانی از جمله: به ماتم نشستن، سیاه پوشیدن در مراسم عزاداری، ساعت سعد تعیین کردن، حرمت نان و نمک

رعایت کردن، احیا نگاه داشتن، به جا خالی آمدن و... در جای جای قصه‌ها دیده می‌شود.

شیوه نگارش نسخه

در این نسخه - چنان‌که معمول کاتبان این دوران است - حرف «گ» با یک سرکج به صورت «ک» نوشته شده‌است: کفتی (گفتی)، گذاشت (گذاشت)، اکر (اگر)، کرسنگی (گرسنگی) و... .

مصوت آغازین ضمائر اشاره این و آن پس از حرف اضافه و ربط حذف شده‌است: ازین (از این)، برین (بر این)، کین (کاین).

- همزه در کلمه‌ها و ترکیبات عربی حذف شده‌است: جرات (جرات)، مولف (مؤلف)، انشالله؛ گاه همزه آن آشکار می‌شود اما نه در جای خود آمده، مانند انشالله (ان شاء الله).

- نشانه اضافه در کلمات فارسی مختوم به مصوت بلند «آ» به جای «ی» به صورت «ء» آمده‌است: گل‌هائ رنگارنگ (گل‌های رنگارنگ)، بهاء خون (بهای خون).
- «ی» وحدت و نکره در رسم‌الخط این کتاب به شکل «ء» بر روی کلمه آمده‌است: پاره (پاره‌ای) خانه (خانه‌ای).

- اغلب «های» بیان حرکت پیش از نشانه جمع «ها»، حذف شده‌است: جام‌ها (جامه‌ها).
- مصوت آغازین «است» به‌طور کلی حذف شده‌است: بیشترست (بیشتر است)؛ گاه افزون بر آن «های» بیان حرکت نیز ساقط شده‌است: کردست (کرده است).

- «و» عطف در برخی موارد، به صورت «^و» نوشته شده‌است: صد پناه (صد و پناه).
- «باء» تأکید و نشانه فعل امر و مضارع التزامی در جاهایی جدا از فعل نوشته شده‌است: به بینید (بینید).

- ضمائر متصل (ام، ای، ...) جدا آمده‌است: خداام (خدایم)، شماام (شمایم).
- علامت مد «~» غیر لازم بر بالای مصوت آغازین و مصوت بلند آمده‌است: به خیر

آنجامد (... انجامد)، وآله (واله)، رآه (راه).

- ماندن «ه» غیرملفوظ در اتصال به علامت جمع «ان»: گم‌شده‌گان (گم‌شدگان).

- آوردن حشو. چون: طعن نیزه، صید شکار، بیم خوف.

- برخی غلط‌های املائی و نگارشی در دست‌نوشته متن راه یافته‌است. چون: برخواست (برخواست)، خورد (خرد)، ذورق (زورق)، تذلل (تزلزل)، شکر گذاردن (شکر گزاردن)، گذارندگان سخن (گزارندگان...)، قوس قذح (... قزح).

- شکل نوشتاری برخی کلمات با کاربرد «ء» بر روی «و» مانند سیؤم، دؤم.

سبک و ویژگی اثر

آشنایی با یک اثر، پدیدآورنده آن و دست‌یابی به محتوا و جنبه‌های هنری و ادبی آن ایجاب می‌کند که آن اثر از سه منظر فکر، زبان و ادبیات بررسی گردد و اقبال و رویکرد نویسنده به هر کدام از این موارد با شواهد برگرفته از دل متن نمایانده شود.

«برای آن‌که بتوانیم متنی را از لحاظ سبک‌شناسی تجزیه و تحلیل و بررسی کنیم، باید روشی داشته باشیم؛ یکی از ساده‌ترین و در عین حال عملی‌ترین راه‌ها این است که به متن را از سه دیدگاه زبان، فکر و ادبیات دقت کنیم تا بدین وسیله بتوانیم به اجزای متشکله متن اشرافی پیدا کنیم و ساختار متن را با توجه به اجزا با یکدیگر دریابیم» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۵۳).

۱. سطح فکری نویسنده

اگرچه در ترقیمه‌ها نامی از نسخه‌پرداز نیامده‌است و نویسنده نسخه هم نامشخص است، از اثر او می‌توان تا حدودی به باور مذهبی او پی برد.

نویسنده در بسیاری موارد، شکر خدای را می‌گزارد و درود بر پیامبر اکرم می‌فرستد. این که او از حضرت علی (علیه‌السلام) در موضوعی از جمله حکایت‌های بیست و دوم و بیست

و سوم و بیست و پنجم با القابی احترام‌آمیز نام می‌برد و از خلیفه اول و دوم به گونه‌ای دیگر، می‌توان گفت که او یا دست کم نسخه‌پرداز، شیعی متعصب بوده است. وی در قسمت‌های مختلف از نسخه خویش، فضل و دانش خود را نمایان می‌سازد و با به‌کارگیری اشعار،^۷ مناجات، امثال و حکم، آیات قرآن مجید، احادیث شریف و استفاده از کنایات و اصطلاحات، بجا و مناسب خود، بر دل‌پذیری و شیرینی داستان‌ها می‌افزاید.

ذهن وی از باورهای عوام به دور نیست. از جمله در حکایت دهم می‌نویسد: «صبحگاهی آهی از ته دل بزد و خدای تعالی را از ته دل و جان بخواست. مرغ آمین در گذر بود و تیر دعا بر هدف آمد و دعا مستجاب افتاد».

این اثر از آن دسته داستان‌های عامیانه است که در آن هم عناصر تخیلی و شگفت‌انگیز وجود دارد، هم حکایت‌های لطیف عاشقانه، هم داستان‌های برگرفته از روایات اسلامی، تاریخی و اسطوره‌ای و هم داستان‌هایی از زبان حیوانات اما نه تقلیدی صرف از مرده ریگ پیشینیان. گاه زندگی روزانه و باورهای دینی قهرمان قصه به گونه‌ای با افسانه جنیان و پریان^۸ پیوند می‌خورد (حکایت تمیم انصاری)؛ در قصه‌ای دیگر شاهزاده ایرانی شیفته دختر پادشاه قسطنطنیه می‌گردد و زمانی فضای قصه به درگاه سلیمان کشانده می‌شود و زمانی دیگر به بغداد و بصره. در قصه‌ای دل‌باختگی شاهزاده ختا بر گوهربانو، دختر پادشاه یمن به تصویر کشیده می‌شود و در حکایتی دیگر دلدادگی فرخ جواهری با دختر پادشاه دیلمان به نگارش می‌آید.

گاه در بخشی از حکایات خزندگان، جانوران، پریان، عفاریت و دیوان فهم سخن آدمیان می‌کنند و با آنان دلخور و هم‌کلام می‌شوند و دیگر گاه رمالی و طالع‌بینی و احکام نجومی در این داستان‌ها نمود می‌یابد. فرجام این حکایات به خوشی و شیرینی رقم می‌خورد و حق به حق‌دار می‌رسد؛ خائنان و مکاران بادافره می‌بینند و نیک‌اندیشان و جوانمردان به پاس نیات و رفتار پسندیده خود پاداش می‌یابند.

«یکی از وجوه مشترک تمام این داستان‌ها، برتری انکارناپذیر اصول اخلاقی است. در

هیچ‌یک از داستان‌ها، کسی که برخلاف اصول جوانمردی و اخلاق و شرافت رفتار کند، توفیق نمی‌یابد و قهرمانان هرگز برای پیشرفت خویش به حيله و تزویر و ریاکاری و ناجوانمردی توسل نمی‌جویند» (محبوب، ۱۳۹۳: ۱۱۸).

۲. سطح زبانی

گونه‌ی زبان، تلفظ‌ها و صورت‌هایی از واک‌ها، واژه‌ها و ساخت‌های دستوری یک زبان واحد است که در زمان و مکان و به مناسبت‌ها و موقعیت‌های کارکرد زبان، در اجتماع به وجود می‌آید و با گونه‌ی معیار، تفاوت‌هایی در صورت، واژه و برخی از ساخت‌های دستوری دارد. «زبان مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا دلالت‌های وضعی است که از روی قصد میان افراد بشر برای القای اندیشه یا فرمان یا خبری از ذهنی به ذهن دیگر به کار می‌رود... از میان همه‌ی انواع زبان‌ها تنها یکی است که از جهت تنوع و وسایل بیان بر آن دیگرها مزیت دارد و آن زبان شنیدنی است که زبان گفتار و زبان ملفوظ نیز خوانده می‌شود... کلمه‌ی زبان هم در عرف و هم در اصطلاح زبان‌شناسان بر بیان معانی و ارتباط میان اذهان بشر به وسیله‌ی گفتن و شنیدن اطلاق می‌شود» (خانلری، ۱۳۶۶: ۱/۶-۵).

«مطالعه در تاریخ تطور زبان‌ها نشان می‌دهد که همه‌ی زبان‌های دنیا در گذشته و حال پیوسته در حال تحول بوده و هستند، لغات تازه‌ای وارد زبان می‌گردند و واژه‌هایی به دست فراموشی سپرده می‌شوند، تلفظ تحت تأثیر علل و عوامل گوناگون دگرگون می‌شود و ساختمان جمله نیز پا به پای این تحولات تغییر می‌یابد» (انوری، ۱۳۹۳: ۳۴۲).

اینک به برخی از این دگرگونی‌های لفظی و ساختاری پرداخته می‌شود:

- دوباره جمع بستن جمع‌های مکسر عربی: احوالات، عجایبات، احشامات، افانین (جج فنن: شاخه)، بُدلایان.

- جمع بستن جمع‌های مکسر عربی با نشانه‌ی جمع فارسی: احوال‌ها، کتب‌ها.

- تکرار حرف ربط «که» در پیش و پس کلمات: که تحمّل کن که بینم.
- کاربرد دو حرف ربط در کنار هم. چون: بفرمود که تا منادی کردند.
- تکرار کلمات برای تأکید و وجه وصفی (فعل وصفی): البتّه البتّه خواجه شعبان و مادرم که کنیز اوست برداشته، به شهر سمرقند آیند؛ ای خواجه! نیامده، باز می‌روی.
- آوردن صفت مبهم پس از موصوف: غلامان چند، بازار چند.
- تقدّم فعل بر دیگر اجزای جمله: روانه راه مغرب گردید با فرّخ و جهان افروز.
- کاربرد حرف «از» به جای «به»: از دنبال او می‌تاخت.
- کاربرد ضمیر «آن» به جای «او»: دیگر پیش آن نخواهم رفت.
- کاربرد «با» به جای «و» عطف: پادشاه با امرا حیران بماندند.
- کاربرد «به» به جای «با»: مشکل است به قیصر در افتادن.
- کاربرد «با» به جای «از»: تو با او کناره می‌کنی.
- کاربرد دو حرف اضافه پیش و پس از متمم: به کنج باغ در.
- کاربرد شکل متعدّی فعل به صورت: آموزاندند.
- افزودن علامت جمع مؤنث سالم به کلمات فارسی: الوسات.
- کاربرد جملات دعایی فارسی از جمله: دستت مریزاد.
- کاربرد فراوان دو ترکیب «نه چندان» و «همه جا»؛ چون: نه چندان داد سیم و زر به درویش. فرخ و فیروز همه جا می‌آمدند تا... .
- واژه‌هایی از قبیل «راستر» (راست‌تر) با ادغام «ت» که در بعضی از گونه‌ها به تخفیف و در بعضی دیگر به تشدید «ت» تلفظ شده و نیز ادغام «م» در کلماتی چون: «نیمن» (نیم من).
- کاربرد شکل کهن «م» نهی، بر سر فعل امر نیز گونه‌ای از زبان نسخه است؛ مانند مروید، مگوئید.
- انداختن و تلفظ نکردن یکی از آوای‌ها واژه که به منظور کم کوشیدن در تلفظ و دفع

- سنگینی گفتار، مرسوم بوده‌است؛ چون: کدامی (کدامین).
- مشدد آوردن کلمات فارسی از قبیل بزّه، می‌پریّد.
 - کاربرد نابجای «و» در میان ترکیب اضافی مقلوب «زاد» و «بوم».
 - آوردن لفظ «احسن» به جای صوت تحسین «احسنت».
 - کاربرد «ی» صفت نسبی (با مفهوم لیاقت): در بیرون شهر زیارتی است که او را پیر حاجات گویند و جای مراد دهنده است ولیکن خراب است.
 - کاربرد چه کسی؟ به جای کیستی؟ شاهزاده گفت: ای پیر روشن ضمیر! اول بگوی که تو چه کسی؟ چنان‌که در داراب‌نامه‌ها نیز فراوان آمده.
 - کاربرد صفات مؤنث به قیاس زبان عربی برای زنان با «ه» تأنیث: عامله، صالحه، مستوره، محتاله، دّاله.
 - کاربرد «ت» مصدری به جای «ی» حاصل مصدری در کلمات فارسی؛ مانند پادشاهت (پادشاهی).
 - کاربرد کلمات ترکی و مغولی. چون: طمغاجی (تمغاجی)، قورچی، ایلغا، تالان (تاراج)، اُخ کسمه (تیر بازگشتی زدن)، یساول، جار، جوق، چق (پرده حصیری)، اُلکه (زمین، بوم)، ایشک آقاسی و یا «چکا چک» فارسی به صورت «چقاچق» ترکی.
 - ترکیب ماضی التزامی با نشان استمرار: می‌فرستاده باشم.
 - به کار بردن امر مستمر، چون: می‌فرستاده باش (بفرست). با ما می‌باش (با ما باش).
 - کاربرد شکل بعید استمراری: می‌خوابیده بود.
 - به کار بردن وجه مصدری: اظهار نمی‌توانست کردن، گردکان بازی می‌باید کردن.
 - استعمال کلمات با همان شکل تلفظ و گونه‌ی زبانی عوام؛ چون: نغم (نقب) بلکه (برکه)، واز (باز)، وار نکرده (باز نکرده)
 - جایگزینی «و» به جای «ب»، چون: کاوین (کابین).

- کاربرد فراوان ترکیبات و جملات عربی: الحمد لله، بها و نعم، عظمت الله تعالی، نعوذ بالله من غضب الله، اللهم ارزقنا و... .
- به کار بردن کلمات و ترکیبات ناپسند چون: ک...، گ... .
- معرّب کردن کلمات: لقلق (لک لک).
- جمع مکسر کلمات فارسی: رخوت، (رخت‌ها)، فروش (فرش‌ها).
- به کار گرفتن کلمات مهجور و متروک. چون: سراقوچ (سراقوچ، سراگوش: گیسوپوش)، تفریح، مرتدع، ویتره (روش)، منسلک (داخل‌شونده)
- به کار بردن عبارتهای فعلی و فعل مرکب چون: به کام دل رسیدن، به سر بردن، از خواب در آمدن؛ گوش داشتن، فلاکت کشیدن، بازی دادن، سرباز زدن و... .
- آوردن عبارت «والی عهد» به جای «ولی عهد».
- ترکیب «بی‌خان و بی‌مان» به جای «بی‌خانمان».
- به کار بردن ضمیر متصل مفعولی «ش» پس از مضاف‌الیه. چون: چون به خانه وزیرش بردند.

- کاربرد فعل، از مصدر جعلی؛ چون: «می‌زارید» از مصدر «زاریدن».
- واژگان و ترکیبات زیبای فارسی: پی پای (اثر)، بنین (انتهای چیزی)، آب دستان (آفتابه) تخش (تیر)، آخته گردن (گردن کشیده)، به سال فرسوده (کهن‌سال)، تُرکِ روز (خورشید)، مه مرد (بزرگ‌مرد)، شگفتن (شکیبایی)، زینه (پله، پلکان) آتش دماغ جوشیدن (خشمگین شدن)، عرق چینک (نوعی کلاه)، کاسموی (موی خوک؛ «کاس»، سغدی است)، پاتاب (پایپچ، چارق)، زایچه (ولادت‌نامه)، ناهار شکستن (رفع گرسنگی با غذا)، آرم (مهربانی)، انگشتی زنهار دادن، انگشتی به نشان آوردن، دامن زره بر میان استوار کردن، در فراز کردن (بستن در)، همراه گرفتن (همراه کردن)، پشت بر شکم زمین نهادن (مردن)...
- در این اثر نام‌هایی از جای‌ها، اشخاص، احجار، ابزار، دانش‌ها، بازی‌ها و اصطلاحات

آمده که برای پی بردن به فضای حکایت‌ها خالی از فایده نیست.

۱. نام‌های جغرافیایی ایران و انیران: کوه فرق، کوه قاف، کوه البرز، کوه دماوند، هفت کوه، هفت دریا، ختن، نهروان، بین‌النهرین، روم، بلغار، مصر، نیل، مغرب، عمان، شام، کوفه، بغداد، حیره، کنعان، نیشابور، ماوراءالنهر، صفاهان، اصفهان، خوزستان، بخارا، استرآباد، پارس، بیستون، ترمذ، ترکستان، کعبه، مکه، مدینه، کابل، چین، ماچین، قیروان، آستان قدس، رضوی، بدخشان، بصره، توران، ختا، خراسان، خزر، دریای سرانندیب، سمنان، طوس، عراق، قسطنطنیه، دیلمان، کرمان، سمرقند، نخشب، آذربایجان، تبریز، شیروان، جیحون، حبشه، حجاز، حیره، عمان، حلب، دجله، فرات، سقلاب، روس قیچاق، هند، کشمیر، هندوستان، فرنگ، یمن، جزیره برطوس، زنگبار، دیار سعید و

۲. پیامبران، شخصیت‌های دینی و فرشتگان: محمد (ص)، عیسی (ع)، موسی (ع)، آدم (ع)، اسحاق، یونس، ابراهیم، یعقوب، خضر، سلیمان، الیاس، علی (ع)، موسی بن جعفر (ع)، عباس (ع)، فضل عباس، عباس بن عبدالمطلب، اسحاق، اسماعیل، جبرئیل، میکائیل، ابلیس، حجاج یوسف، داوود، میکائیل، ابی بکر، عمر و

۳. شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای: اسکندر، فریدون، فرهاد، شیرین، مجنون، لیلی، قارون، دجال، خاقان، فغفور، ترخان، انوشیروان، هارون الرشید، زلیخا، اردشیر، شاهپور، نوح، نمرود، هرمز و

۴. شاعران: نظامی، عطار، امیرخسرو دهلوی، سعدی، حافظ، کمال خجندی، شیخ محمود، مولانا و

۵. حکما و متکلمان و عرفا: جالینوس، بقراط، افلاطون، حسن بصری، علاء الدوله سمنانی، رابعه، ابراهیم ادهم و

۶. دانش‌ها: جفر، منطق، نحو، سیمیا و

۷. احجار کریمه: فیروزه، لعل، یاقوت، مرجان، زمرد، زبرجد، زر سرخ و

۸. سازها و اصطلاحات موسیقی: بربط، گوشه‌های بربط چنگ، قانون، قیچک، دف، طنبور (طنبور)، چغانه، موسیقار، رباب، راه زدن، سماع، الحان داوودی، سرود، ترانه، نوا، غزل خواندن، آواز، بیت خواندن، نی، کنگر، کوس و... .
۹. اصطلاحات نجومی: افلاک، زحل، سیاره، پروین، مریخ، بهرام، قمر، عقرب، قمر در عقرب، مشتری، سنبله، زوال، کیوان، محاق، عیوق و... .
۱۰. ابزار رزم: تبرزین، تیر، تیغ، چماق، خدنگ، خنجر، دشنه، خود، سپر، سنان، شمشیر، عراده، عمود، کمان، کمند، کوپال، گرز، منجیق، نیزه و... .
۱۱. بازی‌ها، اصطلاحات و مسابقه‌ها: نرد، شطرنج، فرزین، فرزین بند، ششدر، گوی، سواری، تیراندازی و... .
۱۲. درمان و اصطلاحات پزشکی: درمان بیهوشی با گلاب، صفرا به جوش آمدن و... .

۳. سطح ادبی

نثر این نسخه ساده و روان است و گزینش واژگان، ترکیبات، جمله‌بندی، طرز داستان‌پردازی و رویکرد به مقوله ادب غنایی، از منظر دستور تاریخی و سبک‌شناسی، اطلاعات و مسائل عشقی، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و قهرمانی - که از آن روزگار و پیش از آن به دست می‌دهد - درخور بررسی است.

«بعضی از داستان‌ها چنان مفصل است که جا دارد خود کتابی جداگانه باشد؛ بخصوص در ضمن آن، داستان‌های فرعی دیگر نیز آمده است» (درایتی، ۱۳۹۱: ۲۹۴/۱۱).

این نثر ساده غنایی آمیخته به نظم که آمیزه‌ای از عشق، حماسه، حکمت، اخلاق و سیاست مدن است، رویکردی به فرهنگ عامه و معیارهای دینی و... نیز دارد که در خلال شواهد آشکار می‌شوند:

نویسنده در بیان اندیشه خود از آرایش سخن غافل نمی‌ماند و با جناس سجع‌پردازی،

مراعات نظیر، تنسیق الصفات، استعاره، تشبیه، کنایه، مجاز، تضمین المزدوج و دیگر صنایع لفظی و معنوی کلام خود را می‌آراید: در حکایت سی و چهارم، «قصه شاهزاده ایران و خواب دیدن دختر پادشاه روم» می‌گوید: «... از هوا بر سر آن حوض نشستیم. کنیزکان ماه روی دیدم بر آن حوض جمع آمده، در میان ایشان دختری چون ماه و مشتری، روی منور، موی معنبر، چشم‌های مکحل، زلف‌های مسلسل، لب‌های چون عقیق، دهان چون حقه چینی، دندان‌های چون عقد مروارید رشته، با صد حالت و لطافت در میان نشسته...».

در حکایت بیستم گوید: ... دو آهوی خوش چشم، بالیده قد، آخته گردن، زیبا خرام، فربه‌سرین و مشکین‌ناف در میان توده ریگی نشیمن داشته.

یا در حکایت بیست و یکم آمده: «ایام تیغ نوایب جز بر مذبح نمی‌راند و روزگار تیر حوادث جز بر مقتل نمی‌زند».

در حکایت سی‌ام می‌گوید: «وزیر رویی دید چون طبق سیمین و پیشانی چون تخته عاج و ابروی چون قوس قزح و دو چشم چون دو نرگس تر... و دو رخسار چون دو گلنارتر و بینی چون الف تیغ، کشیده و دهنی کوچک چون حلقه میم و دو لب باریک سرخ چون عقیق یمانی و دندان‌ها چون عقد مروارید و زنخدان چون سیبی و چاهی در میان آن...».

در حکایت سی و نهم آورده: «درد نادان دردی است که هیچ طبیب حاذق و ادیب صادق رفع نتواند کرد».

نیز در حکایت بیست و نهم گوید: «خورشید زر اندود سر از دریچه سرچشمه کبود بر آورد».

نویسنده حکایت‌های خود را با سخنان حکمت‌آمیز و امثال نیز می‌آراید؛ از آن جمله است:

«حکیمی را پرسیدند که دنیا عاقل است یا احمق؟ گفت: احمق؛ گفتند: از چه جهت؟ گفت: از جهت آن که میل او همیشه با احمقان است» و در حکایت بیستم گوید: «چون

حرفت، مرد را از مهالک، خلاص داد، از محنت فقرش، امان دهد». و یا در حکایت سی و نهم آمده: «عیسی - علیه السلام - گفت: من به انفاس خود، مرده صد ساله را حیات بخشم و کور مادرزاد را بینا کنم ولیکن نتوانم که نادان را دانا گردانم و احمق را عالم سازم». در حکایت سی ام می نویسد: «گفته اند که: در عالم، هیچ جانور را چندان حس و زیرکی نیست که اسب را باشد». در حکایت پنجم گوید: «کار خود را خود کنم تا خوب آید زشت من». در حکایت دوم چنین آورده: «نکاح بسته را شاید گشادن و عقد و پیمان نتوان شکستن».

مآخذ برخی از حکایات

مؤلف در پردازش داستان‌ها و جمله‌بندی‌ها و بهره‌گیری از مآخذ قصه‌ها و منابع روایات مهارت تام به خرج داده و آن‌ها را بسیار خواندنی و پرکشش پرورانده است. نشانی برخی از این حکایات‌ها را می‌توان در متون معتبر کهن اعم از نظم و نثر یافت. «حکایت بیست و دوم در قصه تمیم بن حبيب الداری انصاری و شرح عجایی که بر او گذشته»، یکی از طولانی‌ترین و زیباترین حکایاتی است که در این مجموعه آمده است و خواننده را تا پایان داستان به دنبال خود می‌کشد؛ قصه در فضای شهر مدینه و در واپسین روزهای زندگی حضرت رسول خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - اتفاق افتاده است؛ شرح حال وی در منابعی مهم از جمله «سیر اعلام النبلاء» آمده است؛ (برای اطلاع بیشتر ر.ک. ذهبی، ۱۴۲۲: الجزء الثاني/ ۴۴۲).

«جامع الحکایات» به «مقامات» مانندگی دارد و در پاره‌ای موارد از متون برجسته پیشین از لحاظ شکل و موضوع و محتوا سود جسته است. حکایت چهارم این کتاب «در قصه فرخ جواهری با فرخنده بانو دختر پادشاه دیلمان»، به

عشق جوانی اشاره دارد که در بازار، دختر پادشاه را می‌بیند و شیفته او می‌گردد؛ در شب موعود در وعده‌گاه، در پای درخت گردو، خواب او را می‌رباید و یار نادیده، با چند گردوی ناپخته در جیب به خانه باز می‌گردد؛ مادرش راز را در می‌یابد و به او می‌گوید که: معنی کار دختر، در قرار دادن گردو در جیب تو آن است که به رمز، به تو فهمانده که تو هنوز در عشق خامی.

این حکایت قبل از آن در منطق‌الطیر آمده و با این ابیات آغاز می‌شود:

عاشقی از فرط عشق آشفته بود بر سر خاکی به زاری خفته بود
رفت معشوقش به بالینش فراز دید او را خفته وز خود رفته باز
رقعه‌ای بنبشت چست و لایق او بست آن بر آستین عاشق او ...
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۴: ۱۹۶)

مأخذ داستان عطار، به احتمال قریب به یقین، حکایتی است که از قول ابوالقاسم هاشمی در اسرارالتوحید، ذکر شده است:

خواجه ابوالقاسم هاشمی حکایت کرد که من هفده ساله بودم که شیخ بوسعید - قدس الله روحه العزیز - به طوس آمد و پدرم رئیس طوس بود و مرید شیخ؛ هر روز به خانقاه استاد بو احمد آمدی، به مجلس شیخ و مرا با خویش بیاوردی و من در پیش پدر نشستمی و مرا چنان که جوانان را باشد، دل به پوشیده‌ای باز می‌نگرست، پس شبی آن زن به من پیغام داد که «من به عروسی می‌روم، تو گوش دار که تا من چون باز آیم، ترا ببینم». من بر بام بنشستم و شب دور در کشید و مرا خواب گرفت، با خود آهسته این بیت می‌گفتم تا در خواب نشوم:

در دیده به جای خواب آست مرا زیرا که به دیدنت شتابست مرا
گویند: بخسب تا به خوابش بینی ای کم خردان چه جای خوابست مرا؟

این بیت می‌گفتم، خوابم ببرد و در خواب بماندم ...

(محمد بن منور، ۱۳۶۷: ۱ / ۵۹)

مولوی نیز این داستان را با بیت زیر چنین آغاز می‌کند:

عاشقی بودست در ایام پیش پاسبان عهد اندر عهد خویش ...

در این داستان به جای رقعہ بستن معشوق بر آستین عاشق - آن سان که عطار نقل کرده -

همانند «جامع الحکایات»، معشوق گردکان در جیب عاشق می‌ریزد:

عاشق خود را فتاده، خفته دید اندکی از آستین او درید

گردکان چنشد اندر جیب کرد که تو طفلی، گیر این می‌باز نرد

چون سحر از خواب، عاشق بر جهید آستین و گردکان‌ها را بدید

گفت شاه ما همه صدق و وفاست آن چه بر ما می‌رسد آن هم ز ماست

(مولوی، ۱۳۶۹: ۳۰۶/۳)

در قصه «شیخ محمود، پسر شیخ علاء الدوله سمنانی و شرح احوال او» به خواهی‌ای اشاره می‌کند که در بالای درختی پنهان گردیده است و گاو بحری از دریا بیرون آمده،

گوهری درخشان را با خود به زیر درخت می‌آورد؛ این داستان در مثنوی با بیت:

گاو آبی گوهر از بحر آورد بنهد اندر مرج و گردش می‌چرد

(همان، ۴۳۹)

آغاز می‌شود.

در داستان دهم «در قصه شاهزاده هرمز، پسر قیصر روم و عاشق شدن بر جمال «گل» دختر پادشاه خوزستان از گفته شیخ عطار»، عنوان قصه خود گویای این است که حکایت از عطار نیشابوری اقتباس شده است.

در این قصه نام دختر پادشاه خوزستان یعنی «گل» با دختر پادشاه گوراب که رامین بر او

بی‌قرار شده، یکی است:

چو رامین گرد مرز خویش بگذشت چنان آمد که بر گوراب بگذشت

بدین سان بود حالش تا یکی روز به ره بر، دید خورشیدی دلفروز

جهان افروز رامین، گفت: ای ماه! مرا از نام و از گوهر کن آگاه

مرا مامک، گهر، بابا، رفیدا
 در این کشور به نام نیک پیدا
 منم گلبِریگِ گلبویِ گل اندام
 گلم چهره، گلم گونه، گلم نام
 (فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۳۳۷-۳۲۴).

«جامع الحکایات» از تنوع و گوناگونی موضوع برخوردار است؛ در نمونه‌ای دیگر به مسائلی همچون طلسم و سحر و جادو اشاره شده است؛ در حکایت هشتم، مباحثه‌ای زیبا میان کنیزکی که عاشق طالب علم جوانی گردید، درخور توجه است.

نیز گفتگوی دزد و قاضی بغداد و احوالی که میان آن دو واقع می‌گردد، از نمونه‌های دیگر حکایت‌های دل‌نشین این کتاب است.

و در حکایت چهل و دوم «قصه موش و گربه و گرفتن گربه، موش را و مکر کردن موش مر گربه را...» به مناسبت، بیتی از سعدی را آورده:

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
 دریغ سود ندارد، چو رفت کار از دست
 (نقل از دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۱۰۸/۲)

در حکایت سی و پنجم در قصه خواجه تاجر و پسر وزیر و برهمن و طوطی نجار و احوالات ایشان، حکایتی از بی‌وفایی زنان دارد و در نتیجه‌گیری آن از حکایت سی‌ام باب دوم گلستان ابیاتی نقل می‌کند:

زن بد در سرای مرد نکو
 هم در این عالم است دوزخ او
 زینهار از قرین بد زینهار
 و قنا ربنا عذاب النار
 (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۰۰)

داستان موش و گربه و حیل‌سازی‌ها و داستان‌سرایی‌های موش، از دیگر هنرنمایی‌های نویسنده این قصه‌هاست که جای پای آن را در بسیاری از متون پیش از عهد مؤلف می‌توان دید.

ریشه برخی مثل‌ها

مثل «پشیمانی سودی ندارد» شاید برگرفته از نظامی باشد آن‌جا که گوید:

از آن آتش بر آمد دودت اکنون پشیمانی ندارد سودت اکنون
(نظامی، ۱۳۶۳: ۱/۷۳).

و یا مثل «کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من» که در داستان‌نامه بهمنیاری (۱۳۶۹: ۴۴۳) هم آمده‌است و در امثال و حکم دهخدا (۱۳۶۳: ۱۲۵۰/۳) ضمن نقل آن، بیتی از سعدی را به تمثیل آورده‌است:

«به غم خوارگی چون سر انگشت من نخارد کس اندر جهان پشت من»
صاحب جامع‌الحکایات در حکایت نهم مصراع «تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون» را آورده‌است؛ این مصراع در داراب‌نامه هم آمده (بیغمی، ۱۳۹۱، ۴۲/۱) در امثال و حکم دهخدا (۱۳۶۳: ۵۳۳۱/۱) آن مثل، همراه بیتِ

«ما منتظران روزگاریم هنوز تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون»،
آمده و آن را از عمادی شهریاری دانسته‌است.

صاحب «تاریخ ادبیات در ایران» در عروض بیت به‌جای «هنوز»، «کنون» آورده؛ او نیز بیت را از عمادی شهریاری یا به قولی عمادی غزنوی شاعر قرن ششم می‌داند (ر.ک. صفا، ۱۳۵۲: ۷۵۰/۲).

این که بعضی تذکره‌نویسان اصلش را از «شهریار» ری دانسته‌اند و چون قسمتی از عمر وی نیز در شهر غزنه بوده، به غزنوی نیز معروف گردیده؛ می‌توان گفت که عمادی شهریاری و غزنوی یک تن بوده. (ر.ک. فروزانفر، ۱۳۶۹: ۵۱۸-۵۱۷).

نمونه نثر حکایت‌ها

بخشی از «حکایت بیست و دویم در قصه تمیم بن حبيب الداری انصاری و عجایباتی

که بر سر او گذشت و احوالات او»

در خبر است که چون رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - حجّه الوداع بکرد و به مدینه آمد، خدای - عز و جل - این آیه فرستاد که «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا».

چنین گویند که آخرین آیتی که به رسول آمد، این بود. چون یاران، این آیه را برخواندند بر تمامی دین مسلمانی شادی‌ها کردند.

سعد الله بن عباس چون این آیه را برخواند، زار زار بگریست. از او سؤال کردند که تو چرا می‌گری که یاران، همه شادی‌ها می‌کنند؟ جواب داد که کمال مسلمانی در این آیه است و هر چیزی که به کمال رسید، زوالش باشد. همانا که وقت وفات پیغمبر است و رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - پسر عباس را دوست داشتی.

این خبر به رسول بردند که سعد الله بگریست. پیغمبر چون بشنید، گفت: «دوست نباید داشتن کسی را که چنین ذکا و فضیلت باشد؟» یاران گفتند: بلی. چرا نباید داشتن؟

پس بسی بر نیامد که پیغمبر - علیه‌السلام - بیمار شد و بیماری صعب، چنان‌که نشان مرض بر وی پدید آمد. فضل بن عباس را بخواند و علی بن ابیطالب - علیه‌السلام - را و دستی بر دوش فضل نهاد و دستی بر دوش علی (ع) و به مسجد آمد. سر، باز بسته و بیمار شده، خواست که بر منبر رود. ضعف بر وی غالب بود. نتوانست و خواست که بر پای سخن کند نتوانست. بنشست و مردم را پند همی‌داد و موعظه می‌گفت و از خدای تعالی همی‌ترسانید و از دوزخ، بیم همی‌نمود و به بهشت وعده همی‌داد و مردمان بسیار از هر جای گرد آمده بودند. چنین روایت کنند که آن روز، از سیصد و شصت قبیله، مردم، آن‌جا حاضر آمدند.

پس پیغمبر به آواز ضعیف می‌گفت که ای مردمان! از خدای بترسید و در وی عاصی مشوید که خداوند می‌فرماید که «انَّ الشَّرکَ لظلمٌ عظیمٌ».

حرمت مادر و پدر نگاه دارید و در ایشان عاق مشوید که حق - تعالی جل جلاله - می‌فرماید که «بالوالدین احسانا» و غیبت مکنید که خدای - عزوجل - می‌فرماید «و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه [میتا] فکرمتموه» و عهد یکدیگر مشکنید که خدای - تعالی - می‌فرماید: «و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم» و راستی نگاه دارید که خدای - تعالی - می‌گوید: «لیجزی [الله] الصادقین بصدقهم» و در نعمت‌های حق - تعالی - شاکر باشید که خدای - تعالی - می‌گوید: «لئن شکرتم لازیدنکم» و بهتان بر کسی منهد که «هذا بهتان عظیم» و حرمت همسایگان و پیران نگه دارید و بر ایشان مخندید و فرزندان را قرآن بیاموزید و عیالان و بندگان و پرستاران را نیکو دارید و گفت: «ای امتان، وصیت من نگه دارید و خلاف مکنید...».

بخشی از «حکایت سی و چهارم در قصه پادشاه‌زاده ایران و در خواب دیدن او، دختر پادشاه روم را و عاشق شدن شاهزاده بر جمال آن پری پیکر و به طلب آن دختر، شهر به شهر رفتن و او را به دست آوردن و به مراد رسیدن و احوالات ایشان»

اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیار شکرشکن شیرین‌گفتار در جامع الحکایات چنین آورده‌اند که در ایران پادشاهی بود، سخت بزرگوار و صد و پنجاه هزار مرد لشکری در حکم و فرمان او بود و خزانه و مال و خدم و حشم آن را خدای - تعالی - آن‌قدر داده بود که نهایت نداشت و با این همه پادشاهی و مال و نعمت که داشت، هیچ فرزند نداشت.

حق - جل و علا - بعد از چندین سال پادشاه را پسری کرامت فرمود، بغایت خرم شد و شادمان گشت. حکما و منجمان در طالع آن پسر چنان حکم نمودند که او را سفری دور و دراز پیش آید و به عذاب‌های سهمناک هایل، گرفتار شود و از دست او کارهای خطرناک برآید. بعد از وفات پدر بر سریر مملکت و تخت پدر نشیند و کارش به مراد برسد و تا آخر عمر به پادشاهی به سر برد و آخر، به خیر انجامد.

چون پادشاه از طالع مولود پسر وقوف یافت، بغایت متفکر و اندیشه‌ناک گشت. بعد از اندوه

و غم و غصه خوردن بسیار خوش دل گشت و حق - تعالی - را شکر گزارد و گفت: هر چه خدای - تعالی - مقدر کرده است تا بر سر بنده نراند، هیچ فایده نخواهد داشت. الحمدلله! که عاقبت، خیر خواهد بودن و به تقدیر حکم خدای - تعالی - رضا داد و با خود گفت:

رباعی:

از هر چه قلم رود دگرگون نشود وز هر چه قلم کشیده افزون نشود
زنهار به هر غمی جگر خون نکنی کز خوردن غم به جز جگر خون نشود

و بعد از آن، صدقات بسیار به درویشان داد و منتظر حکم خدا بود تا شاهزاده به حد هفت سالگی رسید. بفرمود تا ادیبان فاضل و استادان کامل پرخرد، حاضر کردند و چون از علوم و قرآن و فنون ایشان واقف و باخبر شد، پسر را بدیشان سپرد تا با اندک مدتی هر چه تعلق به تعلیم قرآن و بلاغت و ادب و حکمت و نجوم و طب داشت، همه را بیاموخت و بهره‌مند گشت.

بعد از آن سواری و گوی زدن و تیر انداختن و مردی و دلاوری و نرد و شطرنج و هنرهای پادشاهان، تمامی بدانست و بیاموخت و چنان شد که بانداک زمانی هیچ آفریده‌ای از علوم و دین و حکمت و رسوم پادشاهی و مملکت و هنر و خردمندی و زیرکی و فرزاندگی، هیچ طرف با او برابری نتوانستی کرد و بحسن و جمال و کمال، نظیر خود نمی‌دید و چون پدرش او را بدین گونه دید، یک لحظه از جمال او نشگفتی و هر چه مراد او بودی، امکان دریغ نه؛ تا به حد بلوغ رسید... . یک شب از خواب درآمد. نعره بزد و چون دیوانگان فریاد می‌کرد و می‌گریست... .

پادشاهزاده از گریه خاموش گشت. بعد از ساعتی، روی به وزیر کرد و گفت: بدان و آگاه باش! که مرا هیچ آفتی نرسیده است اما در خواب چنان دیدم که در هوا می‌پریدم و در آن پرواز، بر سر بوستانی رسیدم. در آن بوستان، حوضی دیدم مواج. از هوا بر سر آن حوض نشستم. کنیزکان ماه روی دیدم بر آن حوض جمع آمده... .

نتیجه

نسخه نفیس جامع الحکایات در بردارنده چهل و شش حکایت از نویسنده‌ای ناشناس در سده دوازدهم هجری قمری است؛ هر چند احتمال دارد در قرن یازدهم تألیف شده باشد. این متن پیشینه داستانی با درون‌مایه غنایی در بردارنده روایات کهن و ویژگی‌های ادبی، فرهنگی و اجتماعی آن دوران است که با نثری ساده، آمیخته به نظم و روان نگارش یافته؛ در این نسخه خطی به تناسب موضوع از نام‌های اساطیری، دینی، تاریخی، دانش‌ها، ابزار رزم، بازی‌ها، اصطلاحات موسیقی و نجومی سخن رفته است.

این کتاب - که اول و آخر آن افتاده است - هر چند از برخی اشکالات نگارشی و املائی به دور نمانده، از نمونه‌های ارزشمند و زیبایی نثر غنایی است که از جهت شیوه نگارش، کوتاهی جمله‌ها، داستان‌پردازی‌ها، بیان شگفتی‌ها، قهرمانی‌ها و دلدادگی‌ها بی‌شباهت به داراب‌نامه‌های طرسوسی و بیغمی نیست. به‌ویژه در عبارات‌ها و جمله‌های آغازین حکایت‌ها.

داستان‌ها به شیوه روایان آغاز می‌گردد و با ترقیمه‌ها به پایان می‌رسد؛ بعد از هر داستان فواید آن ذکر می‌گردد و عاقبت این حکایت‌ها به خوشی رقم می‌خورد. نویسنده یا دست‌کم کاتب مذهب تشیع داشته است و در استفاده بجا از اشعار نغز و بهره‌گیری از آیات و احادیث و امثال و حکم توانمند بوده است.

این اثر از ترکیبات و مفردات زیبای فارسی و آرایه‌های ادبی لفظی و معنوی برخوردار است. غالباً پایان این حکایت‌ها ختم به‌خیر می‌شود.

مؤلف در پردازش داستان‌ها و جمله‌بندی‌ها و بهره‌گیری از مآخذ قصه‌ها و منابع روایات مهارت تام به خرج داده و آن‌ها را بسیار خواندنی و پرکشش پرورانده است. نشانی برخی از این حکایت‌ها را می‌توان در متون معتبر کهن اعم از نظم و نثر یافت.

پی‌نوشت‌ها

۱. هرچند این اثر «چهل و شش حکایت یا جامع الحکایات» به شماره ۴۲۶۷ در مجموعه‌ی نسخ خطی آستان قدس رضوی نامبردار شده اما در حاشیه‌ی صفحه‌ی ۵ نسخه و برخی حکایت‌ها از جمله حکایت‌های ۴۲، ۳۱، ۲۸، ۱۳، ۱۱، ۷، ۵، ۲ و ۳۴ - که بخشی از آن در همین مقاله آمده - با عنوان «جامع الحکایات» نام برده شده نه چهل و شش حکایت؛ «شاید غرض از جامع الحکایات همین کتاب مورد بحث باشد و الله اعلم» (درایتی، ۱۳۹۱: ۲۹۴/۱۱). (برای پی‌بردن به عنوان حکایت‌های اصلی ر.ک. همان: ۲۹۵-۲۹۴). توضیح این که سه بهره‌ی این نسخه با عنوان «چهل و شش حکایت یا جامع الحکایات» به راهنمایی نگارنده‌ی مقاله در دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد در سال‌های ۸۲، ۸۸ و ۸۹ تصحیح شده است.

دست‌نویس‌هایی دیگر با عنوان «جامع الحکایات» وجود دارد؛ (برای اطلاع بیشتر، ر.ک. درایتی، ۱۳۸۹: ۵۵۲/۳-۵۵۰).

نسخه‌ای دیگر هم در «فهرست دنا» معرفی شده: «مشهد، دانشکده الهیات دانشگاه مشهد نسخه شماره ۳۶ عکسی تألیف شده در قرن ۱۱ هـ ق. در هندوستان (؟) در ۶۶۲ برگ» (ر.ک. همان: ۱۱۵۰).

۲. پرداختن و سنجش متن موضوع مقاله با داراب نامه‌ها خود بحثی مستوفی^۱ را طلب می‌کند.

۳. در این نسخه بیت «دلم پر است ز خون بر لبم مزین انگشت / که همچو شیشه می‌گریه در گلو دارم» از بوعلی اسیری آمده که بنا به ضبط امین احمد رازی و گفته‌ی تقی‌الدین اوحدی، در اوایل قرن یازدهم به سر می‌برد. چون این بیت بر حسب زمان مؤخر از همه اشعار است و نیز به قرینه دو سه افسانه‌ی هندی این کتاب، می‌توان احتمال داد که این مجموعه در اوایل قرن یازدهم هجری به دست یکی از ایرانیان مهاجر و شاید به درخواست اکبرشاه در هندوستان تألیف شده باشد (ر.ک: درایتی، ۱۳۹۱: ۲۹۴/۱۱).

۴. رکابه یا رکاب - «که در عرف نسخه‌نویسی به اولین کلمه از نخستین سطر صفحه سمت چپ گفته می‌شود که در کناره سمت چپ صفحه و در زیر آخرین سطر صفحه سمت راست کتابت

شده باشد، از آداب رایج در نسخه‌نویسی و کتابت بوده که نقش صفحه شمار را بر عهده داشته است» (مایل هروی، ۱۳۶۹: ۱۳۳-۱۳۲).

۵. گاه به جای صد هزار، «صدهزاران هزار» و به عوض آفرین، «رحمت» و یا «رحمت الهی» و به جای رب‌العالمین «خدای» را به کار برده، یا «درود نامتناهی به مردان پاک طینت نیکوسرشت» یا «مردان پاک اعتقاد و زنان مستوره صالحه» را بر عبارت ترقیمه می‌افزاید.

۶. این دست جمله‌ها در آغاز روایت‌های داستان‌های دیگر هم وجود دارد؛ از آن جمله در داراب‌نامه آمده: «اما مؤلف اخبار و گزارنده اسرار ابوطاهر طرسوسی از این قصه چنین روایت می‌کند» (طرسوسی، ۱۳۸۹: ۴۱/۱). یا «اما مؤلف اخبار و گزارنده اسرار این داستان عجایب نگار، بدایع آثار... چنین روایت کند» (همان: ۵۱، ۷۱، ۱۲۲ و...).

«اما راویان اخبار و ناقلان اسرار و مورخان این تاریخ چنین روایت می‌کنند» (بیغمی، ۱۳۹۱: ۱/۱)، یا «خداوند اخبار و گزارنده اسرار داستان (یا سخن) چنین روایت می‌کند» (همان: ۵۱، ۱۶۶، ۲۳۴، ۳۳۰ و...).

۷. نویسنده به تناسب تام با متن، اشعاری را از شاعران سده چهارم تا عهد خویش، بدون ذکر نام شاعران، نقل می‌کند که گاه ضبط آن با متون انتقادی معتبر یکسان نیست؛ از جمله در وصف شب از خطبه داستان بیژن و منیژه کمک گرفته، آورده است:

شبی بود مانند قطران سیاه نه سیاره پیدا نه پروین نه ماه
نه آواز مرغمان نه آواز دد نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

که در شاهنامه چاپ مسکو و چاپ خالقی مطلق و دبیر سیاقی بیت اول: «شبی چون شبه روی شسته به قیر/ نه بهرام پیدا، نه کیوان، نه تیر» ضبط شده است و به جای «آواز» در حشو مصراع اول بیت دوم، «هرا» آمده (فردوسی ۱۹۶۷: ۶/۵؛ ۱۳۸۶: ۳/۳؛ ۱۳۷۰: ۱۳۷۰/۲: ۹۱۴).

یا در حکایت بیست و سوم، بیتی از فردوسی این‌گونه نقل شده:

«چنین است رسم سرای سپنج گهی نوش یابی گهی درد و رنج»

که در شاهنامه، چاپ مسکو، (۱۹۶۶: ۱۳۸/۲) و تصحیح دبیر سیاقی (۱۳۷۰، ۹۶۹/۲) مصراع دوم

چنین آمده:

«... گهی ناز و نوش و گهی درد و رنج».

یا مثلاً «گریزی بهنگام، پیروزی است» در امثال و حکم دهخدا بدون ذکر مأخذ به صورت «گریز بهنگام پیروزی است» آمده (۱۳۶۳: ۱۳۱۰/۳)؛ در شاهنامه چاپ مسکو (مصراع اول) این گونه ضبط شده:

گریزی بهنگام باشد به جای به از رزم جستن به نام و به رای
(۱۹۶۵: ۲۴۸/۴).

و در چاپ دبیر سیاقی:

گریزی بهنگام با سر به جای به از پهلوانی و سر زیر پای
(۱۳۷۰: ۶۷۱/۲)

آمده است.

مقایسه ابیات این نسخه با متون معتبر و ضبط اختلاف آن ابیات و شناساندن شاعران آنها، خود مجال و مقالی دیگر می‌طلبد.

۸ اگر صورتی هم در آثار دینی و هم در قصه پریان بیاید، صورت دینی اصلی و صورتی که در قصه پریان آمده فرعی یا ثانوی است... و اگر یکی از آنها از صورت دینی گرفته شده باشد و دیگری از زندگی روزانه، شکل دینی اصلی است (پراپ، ۱۳۷۱: ۱۲۹).

کارمایه‌ها (منابع)

- ۱- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۹۳). *دستور زبان فارسی ۲*. تهران: فاطمی.
- ۲- بهمنیار، احمد. (۱۳۶۹). *داستان‌نامه بهمنیاری*. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳- بیغمی، محمدبن احمد. (۱۳۹۱). *داراب‌نامه*. تصحیح ذبیح الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- پراپ، ولادیمیر. (۱۳۷۱). *ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان*. ترجمه فریدون بدره‌ای.

تهران: توس.

۵- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۵). دیوان. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.

۶- خانلری، پرویز. (۱۳۶۶). تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر نو.

۷- درایتی، مصطفی. (۱۳۸۹). فهرست‌واره دست‌نوشته‌های ایران (دنا). تهران: کتابخانه مجلس شورای ملی.

۸- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۳). امثال و حکم. تهران: امیرکبیر.

۹- درایتی، مصطفی. (۱۳۹۱). فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا). تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

۱۰- ذهبی، محمدبن احمد بن عثمان. (۱۴۲۲ هـ ق.). سیر اعلام النبلاء. الجزء الثانی. بیروت: الرساله.

۱۱- سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله. (۱۳۶۸). گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.

۱۲. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۲). کلیات سبک‌شناسی. تهران: فردوسی.

۱۳. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۲). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: ابن سینا.

۱۴- طرسوسی، ابوطاهر محمد. (۱۳۸۹). داراب‌نامه. تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۵- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۷۴). منطق‌الطیر. به اهتمام سید صادق گوهرین. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۶- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۹۶۷ م.). شاهنامه فردوسی. تصحیح رستم علی‌اف. زیر نظر- نوشتین. مسکو: اداره انتشارات ادبیات ظهور.

- ۱۷- ----- (۱۳۷۰). شاهنامه. با مقدمه و کشف‌الایات. به اهتمام سید محمد دبیر سیاقی. تهران: علمی.
- ۱۸- ----- (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۹- فخرالدین اسعد گرگانی. (۱۳۴۹). ویس و رامین. تصحیح ماگالی تودوا- الکساندر گواخاریا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۰- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۹). سخن و سخنوران. تهران: خوارزمی.
- ۲۱- مایل هروی، نجیب. (۱۳۶۹). نقد و تصحیح متون. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۲۲- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۹۳). ادبیات عامیانه ایران. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.
- ۲۳- محمد بن منور. (۱۳۶۷). اسرارالتوحید. تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
- ۲۴- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۹). مثنوی. به همت رینولد الین نیکلسون. تهران: مولی.
- ۲۵- نسخه خطی چهل و شش حکایت = جامع الحکایات. (۱۲ هـ ق.). مشهد: کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره عمومی ۴۲۶۷.
- ۲۶- نظامی گنجوی. (۱۳۶۳). سبعة حکیم نظامی. با حواشی و تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: علمی.
- ۲۷- یاحقی، محمدجعفر و ناصح، محمد مهدی. (۱۳۹۴). راهنمای نگارش و ویرایش. مشهد: به نشر.

کتابخانه آستان قدس
موزه خطی

او که با او بودند هر که رسیده اسپج دیده گرفته سوار شدند و سر در دیال شاهزاده نهادند چون شاهزاده ملک شد
از دره ازه پروان آمد پادشاه از برادر پسرش استوشا مرگ چشم بر روی فرزند دلخواه شکر خدا گفت که ای پسر
دیده کی بر روی چه خیال داری گفت ای پدر بزرگوار دم از یکی بودن بر سنگ آمد اگر رخصت شاه باشد
و من روی دشت بگردم و زود باز آیم پادشاه گفت ای قره العین بنیامان گفته اند که می باید تا بچهار سال
تو از خانه بروی که خط در دست ترا شش سال دیگر صبری باید کرد و بعد از شش سال چنانچه
دلت خواهد رسید و هواری بکن آن وقت فرزند کوشه گرفت ملک و پادشاهی را بزرگوارم این شش سال را
تصور کن که در زندگانی بسیار پادشاهان پند و نبره میگویند من خود اسباب عنت تو هستم میدادم شش
سال دیگر برای خاطر بنشین و فراغت کن ملک محض است کرده گفت ای پدر بزرگوار زمان تا چاره نیست
اما چون سوار شده پروان آمده ام راه فرزند و امروز مرا رخصت ده که در این دشت را شکر گمان
طوفانی تمام بعد از آنکه از شکار بیام تا شش سال دیگر خانه بدر بوم و هر چه فرمان شاه باشد چنان کنم
پادشاه دید که شاهزاده بسیار الماح میکند دلش بسوخت و جعی مردم معتبر شیخ روزگار دیده که در همه
وادی کار از ایشان نام آورده پسر کرده و هر کدام را جدا جدا سفارش فرزند کرده و خود بشهر آمد و شاهزاده
را شکار رفت در دانه کوی هر که شکار دست بهم داد و شاهزاده و عوالبان در میان افتاده شکار زود
مشغول شدند قضا را بوی خادوس شالی از پیشی اسب شاهزاده بدر رفت ملک محض در دیال آموها
شکر با نوا گشت و خود با شکر که نام این آمو را کلیم نیام و سر در دیال آموها ده مروت تا وقتی آفتاب
خروجت کرد و پانزده فرسخ از شکر و در افتاده بود بای رسید چشمه دید در سنگ دریا پند و درخت
که در میان درخت تهی شده بود درختی چند در آن جای بود چون بد آنجا رسید آمو
نمایب شد و شب در آمد شاهزاده اسب خود را در میان درختان در گوشه ایستاد و خود از ترس
بیان درخت میان تهی در آمد و خفت و با خود گفت که اشک اگر بگردم درین سرزمین بگذریم
کنم زودا شکر کی که در طلب منند از بی مرکب بد چنانچه آمدند اما ایشان بشهر روم این اندیش
در آنجا بسر برد چون آفتاب برآمد شاهزاده خواست که از میان درخت پروان آید که پسر از
سنگ می آمد و یال او بر زمین کشیده می شد شاهزاده که شیر را دید بر سید و
ند که دید آن شیر آمده ساعتی بر گردان چشمه بگردید و پوگنار آن چشمه

سال ۱۲۰۳ هجری قمری
نویسنده: ...

قرین صفحه
۱۲۰۳ هجری قمری

تصویر صفحه آغازین نسخه جامع الحکایات

کتب ای منصور دختر تو مدتهاست که تا ابد دست میدارد و هر روز به مبلغی زر و جواهر
 و جامه و انگشتری بوی می‌نوسد تا امروز خدای تعالی بر سر وی حکم چنان کرده است که
 سبب مرگ او دختر تو باشد چون دختر خود ما با وی گرفتاری و از سر خشم منصور را گشتی
 بروگنای نیت زیرا که تو امروز دویم خلیفه هرگاه بیگانه تا با او دختر خود در جامه خواب
 در عیش و عشرت بر بینی چون خون او نریزی اما واجب چنان بود که دختر او او را مرد
 بنظ و بوریا بر پیچی و در آتش اندازی تا بوزنشند و خاکسترشان بیاددی تا جهنمیان
 از حیث تو با نگویند اما چون همین کنده‌ی و منصور مرا بگشتی سخت نیکو کردی ما نیز از
 از دست او عاجز بودیم که هر روز خانه بدنام کردی اکنون مرده اش بماده تا او را
 بگویم که مادر پریدارد و چون او را به پند ساعی گریه کند پس خورشید که در جعد
 کنت این سخن از سر حقیقت میگوید با شنیده یوسف کنت لاهول و لا قوه الا بالله
العلی العظیم چون من مردی دروغ گوید اگر تو مرا بی شناسی همه شهر مرا می‌شناسند
 و عقل و فضل من میدانند و مرزبان که در روی زمین است حق تعالی بمن داده و مرا این
 منصور هر ازاده بزرگیت و ما در پیر زشت هزار گاره خود بمن بست اکنون از کار
 خود بر آمده ام و همه روز بیغ خوردن او مشغولم و او را از چنین بله با زر با نیدن اکنون
 که او را گشتی بزای تا مرده او را بدر آرد جعفر سخت خشمناک شد اما با خود گفت که این
 مردک دیوانه است و بتول وی اعتمادی نیست اگر من او را ملک کنم او آزه بیند و این
 بدنامی بهم شهر با رسد پس روی بیوسف کرد و گفت ای مردک منصور کیست و کشته و
 مرده او از کی آمده و توجه میگوید یوسف کنت بیجانت که چنین است که من گفتم اگر بیوایی
 که نام و ننگت بزم دکن نداند که در خاندان تو چه افتاده است مرده را بماده و خود را
 خلاص نمایی و تو پنداری که او را گشتی و پنهان کردی خون او پامال شد اگر مرا بر بینی منصور را
 چون من صد معترف دیگر است که طلب خون او میکند با ایشان چه خواهی کرد جعفر کنت
 از کجا معلوم کردی که منصور در خانه منت و او را گشتم یوسف کنت نفس کنت از آنجا
 که دختر تو دوش انگشتری کنین یا قوت بوی فرستاده بود و او را نمود و امروز با عداد

تصویر صفحه میانی نسخه جامع الحکایات

همگیس تنها بسا... دیو و پری معا و ست کردی و اگر طیب بودی دختر جمال صحت باز نیامد
مبین مزاج دارد اگر بطنه بودی زمین رحم معطل ماندی و اگر زمین بودی تم ضایع شدی
استدکامل بودی مغلق خود کنیدی و اگر صمت و توجه من بآن بودی تعلیم و توفیق موثر بودی
مراضح و قدرت نیازیدی و تقویت و تربیت بحسب طامرو باطن فرمودی این جمله وجود کن
حق و حسن کنایت و زرا بودی از چنین و ربط باطنی انعام پس بحقیقت بسیار
پاک راست **نظم** ای درون پرورد برون آرای **و** ای خودی بخشش خرد بخشش **و** ای
می پرانی **و** عده لا شریک لکویان **و** جمله وزراء و حکماء و ارکان دولت و اعیان مملکت که در
بودند بعد از تحسین و آفرین کنده لیس من اسد بستگی آن بیچ العالم فی واحد بسا **و** عدا
کلمات عالم سرا سر نمود پس شاه **و** مثالی داد تا کتیک را حاضر کرد و در وقت تعالی در
اینا حاشه فاجره از خدا و خلق شرم و آرزوم نداشتی که بر فرزند من چنین خرد روا داشتی نزد
دست این جهان و عقوبت آن جهان **و** باران **و** عده ساله فرزندت شد **و** این
الکینه **و** کتیک کنه خود را بر او دست شاه مراد **و** و هم دیانت اعراف نمود
من بی اختیار سنجی بظهور آمد و بچو مان مستوجب خطبه **و** ای کستم خویشم که خود
اندام چه شا مراد **و** مرا بومیدم **و** عده داده بود بر خاطر اشرف **و** مستطرا
رای بین اوست پوشیده **و** نماز که مرا جانوری جان خود را از جان **و** دوست در دره
گذارد روی حیت واجب آید آن مقدار دفع کردن **و** بیکم آنکه دفع **و** واجب است بدان
دشمن را بپرست **و** تهر از پای در آوردن چه صاحب خرم صافی خرم بر توفیق ارجاع **و** بجزیره
و با ختم جانی بمان بگوشد اکنون در مقام مذلت ایستاده **و** دل بر عقوبت شاه نهاد **و**
بچ آفریده را بران اعراض نرسد شاه **و** از حاضران پرسید که جزای که از این ناپاک بود
بعده بی که معویبی داشت **و** اشارت کردی گفت پیشش فری باید رسانید که منش
بوده **و** پت کرده بدست مهنون دل من **و** در کردن دیده باد خون دل **و**
زیانی باید رسانید تا در عرض مردمان طعن و دروغ و بهتان نمود **و** پت زیانی
بترم سرت تا بتری سرم **و** در کوی گفت بپایش خلی باید رسانید تا در کوی مرادی دل **و**

باز بین شده
۱۳۷۱
باز بین شده
۱۳۵۴

کتابخانه آستان قدس
موزه خطی

تصویر صفحه فرجامین نسخه جامع الحکایات

